

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی آیه ی اوفوا بالعقود بود. عرض کردم که در مقام یک جمع بندی اولیه بین امام و علامه، این مسلم شد که عقد حقیقه در ربط حسی و حقیقی به کار می رود. منتهی یا این استعاره برای مطلق ربط ها اعم از حقیقی و اعتباری حتی اعتباری یک طرفه به کار رفته است یا این استعاره فقط برای عقودی که قراردادهای اجتماعی هستند به کار می رود. امام از این شق اخیر دفاع کردند. کما این که امام عهد را به عهده گرفتن و به ذمه گرفتن می دانند باز هم اعم از معاهده و تعهد. علامه گفتند عهد همان التزامی نفسانی است. لذا هر دو نفر مباینیت مفهومی را قبول کرده اند.

عرض کردم که اگر ما قبول کردیم که باید معنای استعاری عقد را در آیه بحث کنیم یعنی وقتی از امام و علامه قبول کردیم که معنای لغوی این جا مطرح نیست، بلکه معنای استعاری مطرح است، این معنای استعاری باید با خود آیه سازگار باشد. باید از باب تناسب حکم و موضوع ببینیم معنای استعاری عقد در آیه چه چیزی است؟ وقتی می خواهیم معنای استعاری عقد در آیه را بررسی کنیم باید روی وفاء یک دقت کنیم و روی صیغه ی افعال هم یک دقت دیگر کنیم. حضرت امام وقتی وارد این دقت می شوند سازمان مطالبشان خیلی متأثر از محقق اصفهانی است. لذا ما در این مرحله از بحث یعنی تحلیل معنای وفاء و صیغه ی افعال یک مقداری فرمایشات محقق اصفهانی را مرور می

کنیم. با این مرور، تکلیف فرمایشات امام و حتی فرمایشات محقق خوئی روشن می شود. ما قبلاً فرمایشات محقق خوئی را خوانده ایم. اما الان که ریشه اش را بگوییم ارتباطشان معلوم می شود. وقتی تصمیم گرفتیم که وفاء را چگونه معنا کنیم، وضعیت عقد که موضوع این قضیه ی "العقد يجب الوفاء به" است هم روشن می شود.

### بیان محقق اصفهانی در معنای عقد از باب تناسب حکم و موضوع:

محقق اصفهانی می خواهند بگویند که معنای وفاء به عقد نمی خورد. وفاء با ربط جور در نمی آید. اصل ادعای فنی ایشان همین است. ایشان می گویند که عقد یعنی ربط - حالا ایشان گفتند ربط اعم از حقیقی و اعتباری - ولی عهد یعنی جعل و قرار. وفاء یک معنایی دارد که نمی شود به عقد بزیم بلکه حتماً باید به عهد بزیم. درست است که مفهوم عقد و عهد با هم فرق دارد ولی وقتی می خواهیم وفاء را معنا کنیم چاره ای نداریم الا این که وفاء را به عقدی بزیم که در آن حیث عهد وجود داشته باشد. لذا ایشان می فرماید اگر در صحیحه عقود را عقود معنا کرده اند به همین دلیل است و اگر وفاء و مقابله را - که ایشان می گویند نقض یا چیزی مثل الرجل غادر الشئ ای جاوزه ای ترکه است، یک فرقی بین این ها می گذارد. می گویند وفاء و ضد وفاء که حالا یا غدر است یا چیزی دقیق تر از آن یعنی نقض است - بررسی کنید یک بار در آیات امر به وفاء می کنند و یک بار در روایت نهی از نقض می کنند مثل استصحاب که می گویند لا تنقض الیقین بالشک. ایشان می گویند

چه وقتی که امر به وفاء می کنند و چه وقتی که نهی از نقض می کنند، این وفاء و مقابله را که حالا نقض دقیق تر است، نمی شود به ربط بزینم. باید به یک چیزی بزینم که در آن معنای قرار باشد. می گویند فهم عرفی ما همین است. لذا هر جا عهد هست وفاء معنا دارد. فلذا در صحیحه خیلی دقیق آیه معنا شده است. من گفتم از باب مناسبت حکم و موضوع ممکن است معنای عقد عوض شود. محقق اصفهانی خواسته اند با این دقت کار کنند و بگویند که درست است که معنای لغوی اش یک چیز دیگر است و مباینت دارد اما وقتی کلمه ی وفاء بر سر آن آمده است و آیه دستور داد اوفوا، در این عقد باید حیث عهد باشد.

### بیان محقق اصفهانی در معنای وفاء و ایفاء:

ایشان می گویند معنای وفاء که ضد غدر است لذا آیه ی شریفه ی "فحشرناهم فلم یغادر منهم احدا" یعنی هیچ فردی را ترک نمی کنیم. از هیچ فردی نمی گذریم. یا آیه ی شریفه ی "لا یغادر صغیرة و لا کبیرة إلا احصاها" یعنی همه را در نظر داریم و هیچ کدام ترک نمی شود. این غادر الشئ ضد وفاء است. البته گاهی به جای این غادر نقض به کار می رود. نقض دقیق تر است. لذا در روایات نهی از مغادره نمی کند بلکه نهی از نقض می کند که معنای ابلغی است. ایشان می گویند وقتی این ها را روبروی هم می گذارید ترک یک شئ یا نقض یک شئ یعنی حل یک شئ، مقابله وفاء به شئ یعنی اتمام آن شئ. لذا در معنای این اتمام یک شئ، قرار می خوابد. نمی توانید اتمام ربط بگویید. لذا می

گویند اگر کسی بگوید اوف بربطک، این غلط است. وفاء را نمی شود به ربط زد. اگر هم در همین یک جای از قرآن آمده است معصوم آن را به عهد تفسیر کرده است تا به قرار بخورد. لذا شروع می کنند مکرر امثله ی مختلف می آورند. استیفاء هم یعنی تمام کردن آن شیء، یعنی تمام آن شیء را طلب کنند. یا الدرهم الوافی یعنی درهم تام. تمام موارد را بررسی می کنند برای این که یک جمله را ثابت کنند و آن این که وفاء در همه ی موارد استعمالش به معنای تمام و اتمام است. ایفاء یعنی اتمام، وفاء یعنی تمام و وفاء به یک شیء یعنی اتمام و استیفاءش. در ادعیه مثل دعای حجر الاسود که اشهد لی بالموافاة داریم، ایشان می گویند یعنی بانهاء الوفاء. شواهد دیگر هم می آورند که نمی خواهم شما را معطل کنم. اصل حرف ایشان این است که وفاء در لغت یعنی تمام و ایفاء یعنی اتمام و این وفاء و ایفاء امکان ندارد مگر در جایی که یک حیث قراری وجود داشته باشد. ولو این که من قائل هستم که عقد لغة غیر از عهد است. اما این جا به مناسبت حکم و موضوع باید این حیث قرار در آن وجود داشته باشد.

ایشان می گویند اگر این طوری شد و وفاء به فعل خورد، مثل نذرها و عهدها که شما یک کاری را نذر می کنید، باید آن فعل را تمام کنید و انجامش دهید. وقتی عهد می کنید که یک کاری را بکنید، ایشان می گویند این نذر و عهد - ما عقد را کنار می گذاریم و با عهد کار می کنیم چون ایشان اصرار دارند که معنای وفاء با قرار سازگار است - وقتی که فعلی را نذر کردید یا عهد کردید وفاء به آن عهد و نذر، اتمام آن عمل است. اما اگر وفاء نخواهد به فعل بخورد بلکه به چیزی از جنس نتیجه بخورد نه عمل، مثل این جا که می گویند وفاء به عقد کنید. خب این عقد الان بیع است. وفاء به بیع یعنی

چه؟ یعنی عملی انجام بدهیم؟ قطعاً معنای وفاء به بیع انجام یک عمل نیست. مثل وفاء به عهد یا نذر نیست که آن جا عمل از شما می خواستند و اتمامش به عمل آن بود. این جا وفاء به این قرار، حفظ این قرار است. شما یک قراری داشتید در عقد - دیگر ما عقد را می کنیم قرار، از معنایش دست بر می داریم. چون وفاء با قرار سازگار است - یک قراری داشتید وقتی می خواهید به این قرار وفاء کنید باید خودش را حفظ کنید.

### ایراد محقق اصفهانی به شیخ اعظم در تفسیر معنای وفاء:

بعد می گویند اگر کسی مساله را این طوری ببیند آن موقع اشتباه شیخ در مکاسب معلوم می شود. ایشان می گویند شیخ گفته است که وفاء به عقد در بیع یعنی تصرف نکردن در مال این آقا. اگر شما قراری برای ملکیت گذاشتید و قرار گذاشتید که وفاء به ملکیت کنید حرف شیخ درست است. یا قرارتان وفاء به عهد است؟ قرارتان خود این عقد و خود این بیع است؟ در این تعبیر باید دقیق شویم. آقای خوئی از ایشان گرفته است اما نه با این دقت. محقق اصفهانی می گویند که شما وقتی می خواهید وفاء کنید حتماً باید وفاء به قرار کنید. عقد یعنی قرار. حیث قرارش موضوع بحث ماست. قرارتان این جا چیست؟ قرارتان بیع است؟ قرارتان اجاره است؟ قرارتان نکاح است؟ یا ملکیت است؟ شما وقتی می خواهید وفاء به این قرار کنید باید خودش را حفظ کنید. لذا وفاء به این قرار یعنی حفظ آن.

... -

- اصلا با این سازگار نیست.

لذا ایشان می گویند شما باید درست معنا کنید. وفاء یعنی تمام و ایفاء هم یعنی اتمام، این اتمام با معنای قرار سازگار است. شما قرار را معین کنید و بعد به آن وفاء کنید.

بعد یک تنزلی می کنند و می گویند حتی اگر وفاء را عمل به مقتضای بگیریم - که نباید بگیریم - شما باید عمل به مقتضای قرارتان بکنید. عمل به مقتضای قرار، عمل به مقتضای تملیک نیست. چون قرارتان تملیک نیست.

پس دو حرف می زنند. این دو حرف یک مقداری در بیان محقق خوئی به هم ریخته است. لذا بعضی از اشکالاتی که به محقق خوئی می گرفتیم این جا دیگر نیست. ایشان می گویند وقتی می گویند وفاء به عقد وفاء به قرار است، وفاء به قرار یعنی حفظ قرار، وفاء به عمل یعنی اتمام عمل. اگر وفاء به نذر کنید یعنی باید اتمام عمل کنید، اگر وفاء به قرار بیع کنید یعنی آن را به هم نزنید. این حرف اول ایشان است. حرف دومشان این است که دیگر نمی گوییم وفاء اتمام عمل یا اتمام آن قرار است - دقت کنید که فرمایشات امام در همین فضا رفت و برگشت می کند - بلکه حرف شیخ را قبول می کنیم. شیخ گفته اند که وفاء یعنی عمل به مقتضای شیء. این جا شیء ما چیست؟ بیع است. عمل به مقتضای بیع غیر از عمل به مقتضای تملیک است. شیخ این جا یک مغالطه ای کرده است. به جای عمل به مقتضای آن قرار، عمل به مقتضای آن مقتضا کرده است. چون تملیک مقتضای بیع است. حرمت

تصرف هم عمل به مقتضای آن مقتضاء است. بیع خودش یک قرار عقلائی است. شما باید به مقتضای این قرار عمل کنید. شیخ با حرمت تصرف کار کرد. ایشان هم می گوید که حرمت تصرف در واقع مقتضای تملیک است. شما اگر به حرمت تصرف عمل کردید، به مقتضای مقتضاء عمل کرده اید. اما اگر به تملیک عمل کردید عیبی ندارد، به مقتضای قرار عمل کرده اید. ما هم - محقق اصفهانی - که معتقدیم باید به قرار عمل کنید.

ایشان می گویند پس بنابر حرف ما که بگوییم وفاء تمام و ایفاء اتمام است، این تمام و اتمام باید به قرار بخورد، قرار شما گاهی اوقات، اتمام عمل است و گاهی هم حفظ این قرار است. وفاء به بیع آیا به معنای انجام عملی است؟ ایشان می گویند این طوری که نیست. بلکه وفاء به بیع حفظ بیع است. نقض نکردن و فسخ نکردن بیع است. فسخ بیع و حل بیع، خلاف وفاء به بیع است. وفاء به نذر یعنی عمل به مندور.

### نقل احتمالات در معنای صیغه ی افعال از قول محقق اصفهانی:

ایشان می گویند اگر کسی با ما همراه شد آن موقع باید ببینیم صیغه ی افعال این جا چه می کند؟ ایشان می گویند صیغه ی افعال، در حکم مولوی ظهور دارد. بعضی ها ادعا کرده اند که این ظهور در حکم مولوی در غیر معاملات است. در معاملات ظاهر در ارشاد است. لذا این اوفوا، این وجوب یعنی لزوم وفاء و حفظ، لزوم وضعی می شود و مشککش حل می شود. ایشان می گویند این یک قول است. اگر این طوری شد قشنگ از "اوفوا بالعقود" لزوم وفاء در می آید. بعضی ها گفته اند قبول

داریم که ظاهر صیغه ی افعال، مولویت است اما وقتی صیغه ی افعال به جزء عمل یا به شرط عمل می خورد یا وارد معاملات می شود، ظهور در ارشاد دارد. مثل همان لا تصل فی وبر ما لا یؤکل لحمه که گفتیم امر به بعضی از اجزاء و شرائط ارشاد به جزئیت و شرطیت است. در معاملات هم بعضی ها گفته اند که ظهور ثانوی در ارشاد دارد. ایشان می گویند اگر این را قبول کردیم که قضیه تمام است. ما وقتی وجوب وفاء و لزوم وفاء را داشتیم آن موقع لزوم وفاء مشکل ما را از باب دلالت التزامی و صحت حل می کند و کل کار درست می شود. فعلا هم به آن فرمایش محقق خوئی کار نداریم.

ایشان می گویند ممکن است بعضی این طوری بگویند که اگر این امر به بیع بود، ظاهر در ارشاد می شد اما این امر به بیع نکرده است و نگفته است که لا تبع! اگر می گفت لا تبع ما لیس عندک یا می گفت بع ما عندک، این ظاهر در ارشاد بود و درست است. اما این جا امر به وفاء کرده است. آیه در تبیین شرائط مومنین می گوید مومنین عند شروطهم هستند، وفاء به شرط و عهد می کنند. قرائن آیه نشان می دهد که حکم، حکم تکلیفی است. ایشان می گویند اگر کسی ظاهر صیغه ی اوفوا را تکلیفی گرفت، وجوب تکلیفی وفاء معلوم می کند که آن فسخ نافذ است. لذا لزوم به هم می خورد. انصافاً یک دقتی می خواهند بکنند و از این مسیر برگردند و یک مشکل برای شیخ درست کنند. ایشان می گویند اگر گفتیم که اوفوا وجوب تکلیفی وفاء را گردن مکلف می اندازد. وجوب تکلیفی وفاء یعنی حرمت فسخ، ایشان می گوید اگر این فسخ نافذ نیست پس چطور حرام است؟! من کی می توانم به این مکلف بگویم که این فسخ را انجام نده؟ کی می توانم بگویم این فسخ و این حل عقد حرام است؟ و باید این قرار را حفظ کنید؟ وقتی می گویم این قرار را حفظ کن و فسخ حرام است معنایش این



است که آن "فسخت" نافذ است. نافذ است که می گویم حرام است. اگر نفوذ نداشت که حرمت پیدا نمی کرد. لذا اگر آیه وجوب تکلیفی داشت، مدلولش جواز معاملات می شود. یعنی شارع می گوید معامله به طبع اولی خودش جائز است نه لازم اما من دارم می گویم فسخس حرام شرعی و تکلیفی است. لذا می گویند در سیستم ما لزوم آیه به هم می خورد و آیه به درد لزوم نمی خورد و وفاء هم همان معنایی که گفتیم دارد و به قرار می خورد. این هندسه ی محقق اصفهانی است.

بعد بر می گردد و می گوید شیخ که رفته است دنبال اقتضاء و خواست با اقتضاء کارش را انجام دهد، اگر اشکال صیغه ی افعال برطرف شود یک راه حل برایش درست می کنیم. ایشان یک بحث بسیار عالی در حرمت نقض دارد. در لا تنقض الیقین بالشک، باز آن جا همین بحث می آید که این نقض حقیقی است یا عملی؟ وفاء حقیقی است یا وفاء عملی؟ لا تنقض در مقابل اوفوا است. اوفوا بالیقین السابق و لا تنقض الیقین. این را ان شاء الله روز شنبه ادامه می دهیم. ایشان یک مهندسی بسیار مرتب از باب دخالت معنای صیغه و دخالت وفاء و معنای استعاری عقد را جمع بندی می کند. می گویند معنای استعاری عقد باید به قرار و عهد بخورد نه به ربط، ولو این که مبائن هستند. حالا ببینیم که محقق خوئی و حضرت امام چقدر از این سفره برداشت کرده اند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.